

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

آیا جعل منصب قضا برای مجتهد انسدادی شده است یا نه؟

گفتیم بعضی به دو فقره از مقبوله **عمر بن حنظله** تمسک کرده‌اند و گفته‌اند جعل منصب قضا برای مجتهد انسدادی نشده است. **محقق خراسانی** این دو فقره را مطرح می‌کند، توضیحی هم ذکر می‌کند و این دو فقره را می‌خواهند توجیه کنند به صورتی که مانع از جعل منصب قضا برای مجتهد انسدادی نباشد.

فقره اول: «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا»، مستدل می‌گوید طبق این فقره امام علیه السلام می‌فرماید نزاع کنندگان به چنین شخصیتی مراجعه کنند و اختلافشان را پیش او ببرند ما او را قاضی قرار داده‌ایم، این شخص کیست؟ شخصی است که عارف به احکام ائمه باشد، مجتهد انسدادی حکمی، عارف به احکام ائمه نیست چون حسب فرض او باب علم به احکام ائمه علیهم السلام منسد است، پس او عارف نیست، منصب قضا برای عارف به احکام جعل شده است.

محقق خراسانی دو توجیه در این فقره اشاره می‌کند، البته توجیه اول را قبول نمی‌کند.

توجیه اول: گفته شود هر چند ظاهر جمله شامل مجتهد انسدادی نمی‌شود ولی با تمسک به اجماع مرکب بگوییم منصب قضا برای مجتهد انسدادی هم جعل شده است با این توضیح که در تصدی منصب قضا دو قول بیشتر نداریم، یک قول می‌گوید برای مجتهد ثابت است مطلقا چه انسدادی و چه انفتاحی، قول دوم می‌گوید مطلقا منصب قضا برای مجتهد ثابت نیست و فقط برای معصوم علیه السلام است. حالا ما قول سومی را ابداع کنیم که قول به تفصیل است، بگوییم برای مجتهد انفتاحی ثابت است و برای انسدادی ثابت نیست، این می‌شود احداث قول سوم، لذا بگوییم که به اجماع مرکب برای مجتهد انسدادی هم منصب قضا ثابت است و با این اجماع مرکب مخالفت نکنیم.

این توجیه را **محقق خراسانی** قبول نمی‌کند و خلاصه مطالبی که در موارد مختلف دارند این است که اجماع مرکب یا عدم جواز قول سوم، اگر برگردد به قول به عدم الفصل که یک نوع اجماع بسیط می‌شود، این حجت است به این معنا که قول اول تصریح کند این حکم جعل منصب از آن انفتاحی است و انسدادی و تفصیل را نفی کند، قول دوم هم بگوید منصب قضا ثابت است برای معصوم علیه السلام، نه برای انسدادی ثابت است و نه برای انفتاحی، اینجا هر دو قول متفقند بر عدم الفصل یعنی اجماع داریم بر عدم الفصل. اینجا **محقق خراسانی** می‌فرماید احداث قول سوم مشکل دارد. ولی اگر از اطلاق می‌خواهیم استفاده کنیم که ما قائل به فصل نداریم یعنی عدم القول بالفصل است نه القول بعدم الفصل و عدم القول بالفصل نمی‌تواند یک حجت و یک دلیل باشد. لذا این توجیه را قبول نمی‌کنند.

توجیه دوم: ادعا کنیم خود جمله **«و عرف احکامنا»** شامل مجتهد انسدادی حکمی هم می‌شود چنانچه شامل می‌شود مجتهد انفتاحی را. توضیحش این است که کلمه **«احکامنا»** هر چند جمع مضاف است و ظهور در عموم و استغراق دارد یعنی جعل منصب شده برای کسی که بشناسد همه احکام ائمه علیهم السلام را الا اینکه این خطاب مثل سایر خطابات ملقات به عرف است، عرف مخاطب به این خطاب شرعی است و عرفا اگر کسی کمیت معتناهی را از احکام شرعی عالم باشد، عارف به احکام بر او صدق می‌کند. مجتهد انسدادی هر چند قائل است باب علم و علمی به احکام شرعی منسد است ولی شکی نیست مجتهد انسدادی هم به کمیت معتناهی از احکام شرعی عالم است.

ببینید جمله‌ای از احکام شرعی خبر متواتر مفید قطع بر آن داریم، جمله‌ای از احکام شرعی به ضرورت اسلام ثابت است که باز مفید قطع است، قسمتی از احکام شرعی خبر واحد محفوف به قرائن قطعی داریم، جمله‌ای از احکام شرعی اجماعات قاطع بر آنها داریم که نازل منزله ضرورت حساب می‌شود. این مجموعه‌ها کمیت معتناهی را از احکام شرعی برای انسدادی هم اثبات می‌کنند

لذا بر انسدادی هم صدق می کند عارف به کمیت معتنابه از احکام شرعی، لذا از این منظر گفته شود «و عرف احکامنا» شامل مجتهد انسدادی هم می شود لذا جعل منصب قضا طبق مقبوله **عمر بن حنظله** برای او هم شده است. این توجیه دوم که ظاهرا **محقق خراسانی** آن را قبول دارند.

فقره دوم: از روایت که گفته شده است در بادی امر دلالت می کند برای مجتهد انسدادی منصب قضا جعل نشده است این فقره است که امام می فرماید: «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَحْفَ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ» این جمله ظهور در این دارد که آنگاه که قاضی و حاکم شرع به حکم ما ائمه علیهم السلام حکم کرد، قبولش واجب است. بنابراین حکم قاضی هر وقت که احراز شد که قاضی وقتی «حکمت» می گوید برای فصل خصومت حکم ائمه علیهم السلام را دارد بیان می کند قضائش نافذ است و حق رد نداریم. مجتهد انسدادی حکمی، احکامی را که انشاء می کند منشأش ظن مطلق اوست و الا باب علم و علمی و ظن معتبر را به احکام شرعی منسب می داند، لذا نسبت به قاضی انسدادی «حکم بحکمنا» معلوم نیست. چون «حکم بحکمنا» این موضوع محقق نیست، قاضی شک دارد آیا حکم بحکمهم ام لا؟ با شک در این موضوع حکمش نافذ نیست لذا حق قضاوت ندارد منصب قضا برای او جعل نشده است.

محقق خراسانی این فقره را هم می خواهند توجیه کنند می فرمایند در جمله «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَحْفَ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ» اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: همین احتمالی است که مستدل گفت «اذا حکم بحکمنا» یعنی اگر حکم قاضی بر طبق احکام ائمه علیهم السلام باشد در هر مورد خاصی باید قبول شود و مجتهد انسدادی در هر موردی به حکم ائمه علیهم السلام عالم نیست تا «حکم بحکمهم» لذا جعل منصب نشده است.

احتمال دوم: **محقق خراسانی** می فرماید احتمال دومی هم در این فقره روایت وجود دارد و آن احتمال این است که بگوییم بای «اذا حکم بحکمنا» بای سببیت است امام علیه السلام می خواهند اینگونه اعلام کنند ما وقتی به قاضی حکم قضاء دادیم منصب برای او جعل کرده ایم، آنگاه که به سبب حکم ما و جعل منصب این قاضی حکم کند مردم قبول نکنند گویا به ما استخفاف کرده است این بحکمنا معنایش این نیست که در هر واقعه خاص «حکم بحکمنا» معنایش این است که وقتی حکم کند با پشتوانه حکم ما و مردم قبول نکنند استخفاف به ما کرده اند. درست مثل مواردی که سلطان یک والی و حاکمی در فلان شهر منصوب می کند با نصب این والی احکام او به خاطر نصب مستند به سلطان می شود، هر چند سلطان از این احکام خبر نداشته باشد. بنابراین «اذا حکم بحکمنا» معنایش این است که وقتی قاضی به سبب حکم ما آمد احکامی صادر کرد نباید با این قاضی مخالفت شود.

در فقره اول ما گفتیم مجتهد انسدادی مصداق «عرف احکامنا» است چون قسمت معتنابهی از احکام را می داند پس منصب برای او جعل شده است دیگر به موارد خاص کار نداریم حالا که منصب برای او جعل شده است به سبب جعل و حکم امام علیه السلام هر حکمی بکند این قاضی حکم امام علیه السلام حساب می شود و نباید مخالفت شود

محقق خراسانی می فرماید از بین این دو احتمال ارجح همین احتمال دوم است که بای «بحکمنا» بای سببیت است.

شاهد مطلب: مردم که به قاضی مراجعه می کنند در بعضی از موارد جهل یا اختلاف در حکم شرعی کلی است، اختلاف دارند حبه میت مال پسر بزرگتر است یا نه؟ یک مجتهد به یک صورت و مجتهد دیگر به گونه دیگری فتوا می دهند به قاضی مراجعه می کنند. آیا زن از زمین ارث می برد یا نه؟ یکی مقلد مجتهدی است که می گوید ارث می برد و مجتهد دیگر می گوید ارث نمی برد. اختلاف دارند به قاضی مراجعه می کنند.

اما در غالب موارد رجوع به قاضی به خاطر شبهات موضوعی است و ربطی به حکم کلی ندارد. مثلاً آیا این خانه ملک زید است یا نه؟ امام باقر علیه السلام یک حکم کلی ندارند که خانه ملک زید است نه عمرو، یا زید با عمرو در این مال شریک است یا نه،

ائمه عليهم السلام در این موارد حکم خاص ندارند، هند خانم زید است یا نه، ائمه عليهم السلام در این موارد حکم خاص ندارند. قاضی در همه این موارد حکم می‌کند اگر بگوییم «اذا حکم بحکمنا» یعنی تک‌تک احکامش موافق با احکام ائمه عليهم السلام باشد، شبهات موضوعی خارج می‌شود در شبهات موضوعی در هر مورد خاصی که ائمه عليهم السلام حکم ندارند. لذا مضعف احتمال اول این است. اما اگر بای «بحکمنا» بای سببیت گرفتیم به خاطر نصب و حکم دادن ما به مجتهدین احکامشان را احکام ما تلقی کنید شبهات موضوعی هم به خاطر نصب و حکمی که امام علیه السلام به قاضی داده است احکام ائمه عليهم السلام با واسطه حساب می‌شود. **محقق خراسانی** می‌فرمایند این خود قرینه است که احتمال دوم درست است لذا با ضمیمه فقره اول و دوم شامل مجتهد انسدادی هم می‌شود لذا منصب قضا برای مجتهد انسدادی هم جعل شده است. بررسی کلام **محقق عراقی** خواهد آمد.